

## بررسی انتقادی رویکرد یووال نوح هراری به نظریه تکامل و لوازم آن

رضا حصاری<sup>۱</sup>، حسن معلمی<sup>۲</sup>، حسن عبدی<sup>۳</sup>

### چکیده

نظریه تکامل انواع داروین، از جمله نظریات مهم در کیفیت خلقت انسان است. امری که همواره مورد بحث و گفت‌وگو در میان اندیشمندان در حوزه‌های مختلف فکری بوده است. تأثیر این نظریه در حوزه دین و باورهای دینی نیز امری غیر قابل انکار است؛ تا بدان‌جا که این نظریه به‌عنوان توجیه‌کننده عقاید خداناباوران محسوب شده و عقاید دینی را با چالش مواجه می‌کند. از جمله متفکرانی که براساس این نظریه و مدعیات مطرح شده در آن سعی در به چالش کشیدن آموزه‌های دینی کرده است، یووال نوح هراری است. وی نسبت به پذیرش این نظریه سه پیامد را ذکر می‌کند که با تلقی رایج از انسان و خدا و باورهای دینی سازگاری ندارد. این سه پیامد عبارت‌اند از:

(الف) تبار مشترک میان انسان و حیوان، عاملی برای نافرمانی از دستورات خداوند؛

(ب) عدم ارائه توجیه و تبیینی عقلانی از وجود روح؛

(ج) انکار اختیار و آزادی.

هدف نگارنده در این نوشتار آن است که با روش تحلیلی - تطبیقی، لوازم و پیامدهای این نظریه و مدعیات هراری در سه بخش مذکور را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. افزون بر این، کاستی‌های موجود در سخنان هراری را نیز آشکار سازد.

**واژگان کلیدی:** تکامل، اراده، تبار مشترک، روح، هراری

yazahra2233@gmail.com

info@hakmateislami.com

hassanabdi20@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقر العلوم

۲. استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه باقر العلوم

۳. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه باقر العلوم



## مقدمه

سخن گفتن پیرامون حقیقت انسان، از جمله مسائل مهم و اساسی در فلسفه و الهیات است. این اهمیت به گونه‌ای است که نه تنها فیلسوفان، بلکه دانشمندان سایر علوم مختلف نیز در این باره دیدگاه‌های گوناگون و مختلفی را ارائه کرده‌اند و بحث‌های پر دامنه‌ای درباره این مسئله صورت گرفته است. اساساً تبیین حقیقت انسان و تعیین جایگاه وی در نظام هستی و کیفیت ارتباط او با سایر موجودات نقشی تعیین‌کننده و مهم در سعادت وی ایفا کرده و در رسیدن به خوشبختی، مسیر مطمئنی را فراروی وی قرار می‌دهد. از این جهت می‌توان به اهمیت بحث انسان‌شناسی پی برد. می‌توان چنین گفت که نسبت به چگونگی تحقق حقیقت انسان و کیفیت خلقت وی دو رویکرد کلی وجود دارد. دیدگاه نخست، مکتب ثبات انواع است؛ به این معنا که هر شیئی خلقت و آفرینش مستقل و منحصر به فردی دارد. براساس این رویکرد، هر فردی از افراد حیوانات از نوع مخصوص خود پدید آمده‌اند؛ مانند اینکه اسب از نوع اسب، انسان از نوع انسان و ... به وجود آمده‌اند. به عبارت دیگر، در دیدگاه این گروه آفرینش موجودات به همین صورت کنونی انجام گرفته است و تغییرات صورت گرفته، به صورت دفعی تفسیر و تبیین خواهد شد نه تدریجی.

اما در دیدگاه دوم، منشأ تحقق یک موجود، نوع دیگری از موجودات هستند؛ مانند اینکه منشأ نوع انسان، نوع دیگری از موجودات به نام میمون باشد که بر اثر فرآیند تکامل به نوع جدید و تازه‌ای متبدل شده‌اند. داروین با توجه به تحقیقات گسترده انجام گرفته، به این نتیجه رسیده بود که انسان محصول تبدل انواع گوناگون در یک فرآیند تدریجی - تاریخی طولانی‌ای بوده است. در واقع این دیدگاه وی تأثیری شگرف و عمیق در سایر علوم گذاشته است. به عبارت دیگر، یکی از جریان‌های مهم و تأثیرگذار در غرب که محصول پذیرش این نظریه و پیامدهای آن است، نگاه خاصی است که به علومی مانند روان‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و حقوق وجود دارد (آیزی، بی‌تا، ص ۸). در همین راستا باید گفت که این نظریه تأثیرات چشمگیری بر تعلیمات و باروهای دینی و

مذهبی گذاشته است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را با نظریه کپرنیک و پیامدهای ناخوشایندی که بر باورهای دینی گذاشته است، برابر و هم‌سان دانست. براساس نظریهٔ کیهان‌شناسی کوپرنیک، نوع نگرش انسان به عالم هستی و انسان دگرگون شد. این نظریه زمین و - پس از آن - انسان را از مرکزیت دور کرد و به حاشیه راند. به همین جهت کلیسا و تعالیم کتاب مقدس با چالشی سخت و طاقت‌فرسا مواجه شدند. داروین نیز با نظریه تکامل انواع که بیان‌کننده کیفیت پیدایش انسان است، مشکل دیگری برای تعالیم و آموزه‌های کتاب مقدس ایجاد کرد. به تعبیر کلارک داروین، با انتشار کتاب منشأ انواع، تیری به قلب باورهای دینی فرو کرد. توجه و تأمل در این کتاب نشان می‌دهد که تبیین‌های کتاب مقدس از چگونگی آفرینش انسان که تا آن زمان امری مسلم و قطعی دانسته می‌شده، در واقع توهمی بیش نیست و فاقد وجه علمی است. لذا این انتخاب طبیعی است که سبب پدید آمدن گیاهان و جانوران مختلف شده است، نه دخالت امری قدسی و مافوق طبیعی (Clark, 2014, p.61).

با توجه به آنچه ذکر شد، دانسته می‌شود که نمی‌توان از تأثیر داروین و نظریه‌ای که ارائه کرده بود، در حوزه مطالعات دینی و باورهای مذهبی غافل بود و یا آنکه آن را صرفاً فرضیه‌ای برای پژوهش‌های بیشتر محسوب نمود (Roberts, 2010, p.80).

از سوی متفکران اسلامی، عربی و غربی، کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی درباره این نظریه و پیامدها و واکنش‌های بعد از آن نوشته شده که تنها برخی از آنها ترجمه شده است. برخی از این کتاب‌ها عبارتند از: تکامل، تصادف و خدا نوشته برندن سوییتمن، مواجهه با داروین ترجمه امیر محمد گمینی، دین و تکامل نوشته قاسم اخوان نبوی و سایر کتاب موجود در این باره. از جمله متفکرانی که در این دوران براساس این نظریه، سعی در به چالش کشیدن آموزه‌های دینی - در کتاب انسان خداگونه - داشته و دیدگاه‌های وی تاکنون مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است، «یووال نوح هراری» است. نسبت به جایگاه این کتاب باید گفت که این اثر تاکنون به چهل زبان ترجمه شده است. در کشور ایران نیز این کتاب در ۱۳۹۷ چهار مرتبه تجدید چاپ شده است که نشان از اقبال نسبتاً قابل توجهی به این کتاب دارد. لذا این کتاب به نوعی به یک پدیده در علوم انسانی تبدیل شده است.

وی این نظریه را فرضیه‌ای صحیح و درست دانسته و براساس آن، پیامدهایی را بر آن مترتب دانسته که به نفی دین و آموزه‌های دینی منجر می‌شود. وی با توجه به سیر طبیعی و تکاملی انسان تا دوران مطرح شدن اومانیزم و چگونگی تبدیل شدن اومانیزم به آیین مسلط بر جهان و براساس نظریه داروین که سیر خلقت و آفرینش طبیعی و مادی انسان را نشان می‌دهد، وجود روح و اختیار را

در انسان نفی نموده است. نگارنده در این نوشتار سعی کرده است به تحلیل و بررسی اصل این نظریه و نتایجی که هراری از آن گرفته، بپردازد و مدعیات وی را به داوری بنشیند. نسبت به ضرورت انجام این تحقیق نیز باید گفت بررسی انتقادی مسائل مطرح درباره نظریه داروین و پیامدهای آن (با تکیه بر آثار هراری) - که سبب کشف شیوه‌های مغالطی دیدگاه‌های او می‌شود - امری ارزشمند و مهم محسوب می‌شود؛ زیرا ذهن مخاطب را به سمت مهارت‌هایی که هراری در القای دیدگاه خود به‌کار گرفته است، رهنمون می‌کند. از یک‌سو وجود شباهت و مسائل گوناگون در جامعه و فضای فرهنگی و دانشگاهی جامعه، ضرورت برخورد فعال و واکنش به موقع و تأثیرگذار نسبت به این شباهت را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، از آنجاکه تاکنون دیدگاه هراری مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته، تحلیل و بررسی رویکرد و نگرش او به این مسئله امری ضروری و مهم محسوب می‌شود.

### تبیین دیدگاه هراری نسبت به نتایج و لوازم نظریه تکامل

هراری معتقد است پذیرش نظریه تکامل نتایجی را به دنبال دارد که موجب تغییر در نگرش و باورهای انسان عصر کنونی می‌شود. وی سه امر به‌عنوان دست‌آورد و نتیجه پذیرفتن این نظریه قلمداد می‌کند که اکنون به بیان آنها پرداخته می‌شود.

### تبار مشترک میان انسان و حیوان عامل نافرمانی از فرامین الهی

در دیدگاه وی، در بسیاری از فرهنگ‌هایی که به وجود روح اعتقاد دارند، انسان از نسل و تبار حیواناتی مانند مار و میمون دانسته شده است. به‌عنوان نمونه، اقوام «آرندا» و «دیری» باور داشتند که قبایل استثنایی آنها در واقع از نسل مارمولک‌ها یا مارهای نخستینی هستند که به شکل انسان بوده‌اند. از منظر وی، تلقی رایج و مورد قبول در جوامع غربی این است که انسان از تبار خزندگان است. شاهد بر این مدعا آن است که مغز هر یک از انسان‌ها پیرامون هسته‌ای از نوع مربوط به خزندگان شکل گرفته است و ساختار بدن انسان نیز در واقع همان جسم تغییر یافته خزندگان یا میمون‌هاست. عبارت وی در این باره چنین است: «ما بخواهیم یا نخواهیم متعلق به خانواده بزرگ و سلوغ میمون‌ها هستیم. همین شش میلیون سال پیش، میمونی دو دختر زاید که یکی از آنها مادر بزرگ شامپانزه‌ها شد و دیگری مادر بزرگ ما» (هراری، ۱۳۹۶، ص ۲۶).

به اعتقاد هراری، بر همین اساس بود که وقتی انسان عصر نوین این حقیقت را دریافت که از نسل خزندگان و میمون‌هاست، بر علیه خداوند قیام کرد و پس از آن به سخنان و فرامین او توجهی نکرد؛ به‌گونه‌ای که حتی از ایمان خود دست کشید. بنابراین وجود تبار مشترک میان انسان و

حیواناتی مانند میمون و مارها موجب نافرمانی از دستورات الهی می‌شود (همو، ۱۳۹۷، ص ۱۰۲). شایسته است برای تبیین موضوع، به‌طور مختصر دیدگاه داروین توضیح داده شود.

### تبیین دیدگاه داروین

می‌توان نظریه وی را پیرامون سه مسئله متمرکز نمود؛ نخست اینکه این نظریه چه ادعاهایی درباره منشأ انواع (مانند نوع انسان و ساختار تحول انواع) مطرح کرده است؟ دوم اینکه چه شواهدی در تأیید ادعای او وجود دارد و تا چه اندازه قابل اعتمادند؟ سوم اینکه پذیرش این نظریه چه پیامدهایی در سایر حوزه‌ها (مانند دین و فلسفه) به دنبال خواهد داشت. با توجه به اینکه این نوشتار ناظر به رویکرد هراری و نتیجه‌هایی که وی از پذیرش این نظریه گرفته است می‌باشد، لذا تنها به تبیین این نظریه و به برخی از پیامدهای الاهیاتی آن پرداخته می‌شود.

بر اساس تحقیقات داروین، دو مطلب اساسی نسبت به این نظریه وجود دارد.

الف) گونه‌ها به لحاظ ژنتیکی با یکدیگر ارتباط دارند که از آن با عنوان تبار مشترک میان گونه‌ها یاد می‌شود.

ب) تنها عاملی که موجب تحقق تغییرات تکاملی می‌شود، انتخاب طبیعی خواهد بود.

پیش از بیان مطلب دوم، از جمله مباحث مهم، تبیین دو مفهوم تکامل خرد و تکامل کلان است. تکامل خرد به معنای تکامل در درون یک گونه، یعنی زاد و ولد یک گروه در میان خودشان و یا میان گونه‌هایی که شباهت زیادی با یکدیگر دارند خواهد بود (برندن، ۱۳۹۹، ص ۷۵).

پرسش مهم در این باره این است که آیا می‌توان معتقد شد که تمام گونه‌ها مشتق بر یک نیای مشترک است؟ در اینجاست که مفهوم تکامل کلان مطرح می‌شود. معنای تکامل کلان آن است که آیا این امکان وجود دارد که گونه‌های مختلف، به لحاظ ژنتیکی با یکدیگر ارتباط داشته باشند؟ به عنوان نمونه، آیا ممکن است انسان، شامپانزه و سایر حیوانات دارای یک نیای مشترک باشند؟

داروین معتقد است تمام گونه‌های زنده و سایر گونه‌هایی که پیش‌تر موجود بوده‌اند، به لحاظ ژنتیکی با یکدیگر اشتراک داشته و از یک تبار مشترک برآمده‌اند که در نهایت به یک تک‌سلولی می‌رسد که حدود چهار یا پنج میلیارد سال پیش به وجود آمده است (داروین، ۱۳۸۰، ص ۲۴).

نسبت به توضیح مطلب دوم (یعنی انتخاب طبیعی) باید گفت که این مؤلفه در واقع چارچوب اصلی زیست‌شناسی تکاملی است. این مؤلفه چگونگی تغییر در موجودات زنده و نظریه تکاملی را داروینی توجیه می‌کند. اساساً در دیدگاه معتقدان به نظریه تکامل، مهم‌ترین علت تکامل موجودات، انتخاب طبیعی است (Eugenic, 2004, xxii).

اهمیت این مؤلفه (یعنی انتخاب طبیعی) به اندازه‌ای است که گاهی آن راه به‌عنوان موتور محرکه نظریه تکامل قلمداد می‌کنند. توضیح این مؤلفه در سه مرحله بیان می‌شود؛ یکی اینک در ویژگی‌های وراثتی افراد یک گونه، تغییر وجود دارد. دوم اینک تنها برخی از ویژگی‌ها به تولید مثل کمک شایانی می‌کنند و سوم اینک با توجه به دو مرحله پیشین، هرچه تعداد افراد مشتمل بر این چنین ویژگی‌ها بیشتر باشد، جمعیت آن‌گونه نیز فزون‌تر خواهد بود. بدین ترتیب، تا آن‌هنگام که شرایط محیطی بر اثر دگرگونی‌ها دست‌خوش تغییرات اساسی نشود، این ویژگی‌های وراثتی به تدریج در طی نسل‌های بعدی تغییر خواهند کرد. براین اساس باید گفت که در سازگاری یک گونه با محیط پیرامون خود، انتخاب طبیعی نقشی مهم ایفا می‌کند (Brinthaup, 2008, Vol.5, P.440). در واقع طبیعت از میان موجوداتی که لیاقت و شایستگی بیشتری برای تداوم نسل را دارند، دست به انتخاب می‌زند.

با توجه به پذیرش این مؤلفه، آن‌هنگام که موجودات زنده در برابر چالش‌های زیست‌محیطی قرار می‌گیرند، تنها آن‌دسته از موجوداتی که مشتمل بر ویژگی‌های ژنتیکی خاصی هستند می‌توانند دوام آورده و تولید مثل بیشتری داشته باشند و ژن‌های خود را به نسل‌های بعدی منتقل نمایند. بدین معنا که محیط زیست به‌گونه‌ای کاملاً طبیعی، افرادی را بر می‌گزیند که امکان بقای بیشتری داشته باشند. بنابراین انتخاب طبیعی یعنی تغییر ژنتیکی در درون یک گونه با توجه به شرایط محیطی (Scott, 2004, p.33).

بر اساس آنچه تاکنون ذکر شده است، باید گفت این مؤلفه (یعنی انتخاب طبیعی) در واقع از چند مفهوم ترکیب یافته است:

الف) تغییرات تصادفی: داروین با تحقیقات گسترده‌ای که انجام داد، شواهد فراوانی مبنی بر اینک "در میان افراد یک گونه، تغییرات کوچک و ظاهراً خودبه‌خودی روی می‌دهد" گردآوری کرد. تغییراتی که وراثت‌پذیر بوده و از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شوند.

ب) تنازع بقا: به‌طور کلی آن تعداد از موجودات زنده نسبت به افرادی که می‌توانند به‌اندازه تولید (یعنی فرزندآوری) برسند، بسیار بیشتر خواهند بود. برخی از تغییرات در واقع امتیاز نامحسوسی نسبت به رقابت و تنازع که در میان افراد یک گونه یا گونه‌های مختلفی هست را به‌وجود می‌آورد.

ج) بقای انساب: آن دسته از موجوداتی که از این چنین امتیازاتی برخوردار باشند، بقای بیشتری دارند و می‌توانند زاد و ولد افزون‌تری داشته باشند. لذا در درازمدت، این سیر به انتخاب طبیعی این قبیل تغییرات می‌انجامد و در نتیجه آن تغییرات نامطلوب کاهش یافته و نهایتاً محو می‌شود (باربور، ۱۳۷۴، ص ۱۰۶).

## همخوانی عدم اعتقاد به روح و نظریه تکامل

هراری دلیل مخالفت‌های صورت‌گرفته با این نظریه را عدم سازش میان اعتقاد به وجود روح - که بسیاری از ادیان به وجود آن معترفند - و پذیرش این نظریه می‌داند. به بیان دیگر، براساس رویکرد هراری اگر فردی به صورت درست و دقیق این نظریه را بفهمد، خواهد دانست که امری به نام روح وجود نخواهد داشت. این مسئله نه تنها برای مسلمانان و مسیحیان، بلکه برای بسیاری از افراد سکولاری که هیچ‌گونه اعتقاد مذهبی روشن و واضحی ندارند نیز خطرناک خواهد بود (همان، ص ۱۳۴).

وی دیدگاه خویش را به این صورت توضیح می‌دهد که پذیرش نظریه تکامل، با ذات و گوهر وجودی انسان - که امری تجزیه‌ناپذیر، تغییرناپذیر و امری جاودان و ابدی است - ناسازگار است. دلیل این امر آن است که با توجه به این نظریه، تمام موجودات زیستی از اجزای کوچک‌تر و ساده‌تری تشکیل شده‌اند که به صورت دائمی و همیشگی با یکدیگر ترکیب شده و سپس از همدیگر جدا می‌شوند. بنابراین چیزی که نمی‌تواند تجزیه شود و یا به عبارتی امکان تغییر و تحول در او وجود ندارد، نمی‌تواند از طریق فرآیندهای انتخاب طبیعی به وجود آمده باشد. با توجه به آنچه ذکر شد، هراری قائل است که اگر منظور از روح و نفس، امری تجزیه‌ناپذیر و غیر قابل تغییر باشد، نظریه تکامل نمی‌تواند تبیین و توضیحی برای این اعتقاد به این امر ارائه دهد، لذا اعتقاد به وجود این چنین موجودی، دلیلی نخواهد داشت؛ زیرا روح انسانی نمی‌تواند حاصل تکامل گام‌به‌گام و تدریجی، در طی سالیان درازی باشد به جهت آنکه روح انسان از تغییر و تحول به دور است. همین امر سبب عدم پذیرش این نظریه توسط بسیاری از افراد شده است (همان، ۱۳۴-۱۳۶).

## ارتباط میان نفی اراده و پذیرش نظریه تکامل

در دیدگاه هراری، از جمله لوازم پذیرش نظریه تکامل، نفی اراده و اختیار از انسان است. اساساً وجود اختیار در انسان نمی‌تواند با پذیرش اصول انتخاب طبیعی سازگار باشد. دلیل این امر آن است که براساس این نظریه، هر گونه تصمیمی که موجودات زنده می‌گیرند، در واقع این تحلیل بازتاب رمز ژنتیکی آنهاست. به بیان دیگر، چنانچه جاننداری براساس بهره‌مندی از ژن‌های خوبی که دارد، تصمیمی بگیرد که غذا یا میوه‌ای مغذی را بخورد یا جفتی سالم و زایا را انتخاب کند، این چنین ژن‌هایی به نسل بعد منتقل می‌شوند. لذا در صورتی که ژن‌های بد و ناهماهنگ غذایی سمی را انتخاب کنند، چنین ژن‌هایی از بین خواهند رفت.

با توجه به آنچه ذکر شد، چنانچه جاننداری به‌طور آزادانه کارها و رفتارهای خودش را انجام دهد



(مانند اینکه چه غذایی را بخورد)، در این، کار و عملی باقی نخواهد ماند که از طریق انتخاب طبیعی انجام شود. هراری در ادامه نسبت به این تحلیل ارائه شده، متذکر این نکته می‌شود که اگر منظور از آزادی و اختیار انسان، عمل کردن براساس همان خواسته‌ها باشد، انسان دارای اختیار و آزادی خواهد بود؛ مانند اینکه فردی میوه‌ای شیرین می‌خواهد، میوه شیرین را می‌خورد، اما این مسئله اساسی و اصلی نیست. بلکه مسئله مهم در این باره آن است که آیا جانداران از ابتدا می‌توانند خواسته‌هایشان را برگزینند یا نه؟ به عبارت دیگر، باید گفت: چرا و به چه دلیل یک انسان تمایل به خوردن میوه‌ای شیرین دارد نه میوه ترش؟ وی معتقد است که انسان یا سایر جانداران نمی‌توانند این چنین خواسته‌هایی را انتخاب کنند. در نتیجه این چنین خواسته‌هایی، نتیجه و محصول فرآیندهای زیست‌شیمیایی در مغز است نه معلول امری اختیاری (همان، ص ۳۵۰).

### بررسی و نقد رویکرد هراری

پس از تبیین دیدگاه هراری و نتایجی که وی از این نظریه گرفته است، اکنون نوبت به بررسی انتقادی دیدگاه وی می‌رسد.

### بررسی تبار مشترک میان انسان و حیوان

انتقادات و کاستی‌های موجود در سخنان هراری، در ضمن بیان سه نکته ارائه می‌شود.

**نکته نخست:** در دیدگاه هراری انسان‌ها از نسل میمون‌ها بوده و تبار مشترکی با آنها دارند. افزون بر این، وی معتقد است که در واقع انسان از نسل خزندگان است. در مقام نقد این رویکرد باید گفت که شواهد و قرائن کافی و قطعی بر تأیید این نظریه - یا همان تکامل کلان - وجود ندارد. به عبارت دیگر، یافتن نمونه‌هایی که دلالت بر تکامل کلان کند، بسیار دشوار و سخت خواهد بود. در حقیقت سیر زمانی بسیار طولانی و درازی که در این فرآیند وجود دارد و سخت بودن سایر شناخت‌ها و معرفت‌های لازم در این باره (مانند تأثیر و تأثرات زمین‌شناختی، اوضاع و احوال محیطی، تأمین غذا، شکار و شکارچی و ...) سبب شده است که در قطعی بودن این رویکرد تردید راه یابد (سوییتمن، ۱۳۹۹، ص ۱۰۲). اساساً اگر این نظریه درست و صحیح باشد، می‌بایست میلیون‌ها فسیل<sup>۱</sup> وجود داشته باشد که بتواند صحت این نظریه را تأیید کند. به بیان دیگر، باید مجموعه‌ای غنی از فسیل‌ها برای مطالعه گونه‌های انتقالی وجود داشته باشد. در حالی که تنها شمار اندکی از چنین فسیل‌هایی وجود دارد.

۱. فسیل‌ها همان اسکلت‌ها یا آثار باقی مانده از حیوانات و گیاهان هستند که در گل و لای، خاک رس، صخره‌ها و دیگر لایه‌های زمین باقی مانده‌اند (سوییتمن، ۱۳۹۹، ص ۶۸-۶۹).

این مطلبی است که خود داروین نیز به آن اشاره کرده است. عبارت وی در این باره چنین است: «اما از آنجا که مطابق این نظریه می‌بایست بی‌شمار شکل‌های انتقالی وجود داشته باشد، چرا در پوسته زمین تعداد بی‌شماری از آنها را نمی‌یابیم» (Darwin, 1985, p.20v).

برخی از زیست‌شناسان تکاملی امروزی معتقدند که صدها نمونه از این فسیل‌ها که دلالت بر گونه‌های انتقالی می‌کند کشف شده است. "آرکتوپتریکس" و "آمبولوستوس" دو نمونه از این فسیل‌ها هستند. آرکتوپتریکس، فسیل نخستین پرنده‌ای است که حدود ۱۵۰ میلیون سال پیش در آلمان می‌زیسته است و به‌عنوان شاهدهی برای گذار در میان دایناسورها و پرندگان محسوب می‌شود. نمونه دیگر (یعنی آمبولوستوس)، فسیل یک تمساح نهنگ‌مانند است که حدود ۵۰ میلیون سال پیش در پاکستان زندگی می‌کرده است و این احتمال وجود دارد که تبار و نیای مشترک میان نهنگ‌های مدرن و موجودات پستاندار خشکی‌زی امروزی باشد. اما باید توجه داشت که هنوز شکاف‌های بسیار بزرگی در این سابقه فسیلی وجود دارد (سوییتن، ۱۳۹۹، ص ۱۱۶-۱۱۷). بنابراین شواهد و قرائنی که برای این مدعا ارائه شده است، به آن اندازه قوی و قابل اطمینان نیستند که بتواند این دیدگاه را اثبات نماید.

شاهد دیگری که علیه نظریه تبار مشترک وجود دارد، دوره کامبرین است. این دوره نشان‌دهنده آن است که گروه‌های جانوری بزرگ در طی میلیون‌ها سال به‌طور تدریجی تکامل پیدا نکرده‌اند. بلکه همان‌گونه که سابقه فسیلی آنها نشان می‌دهد، به‌طور دفعی پدید آمده‌اند و همین امر غالب زیست‌شناسان را با مشکل مواجه کرده است (سوییتن، ۱۳۹۹، ص ۱۱۸).

**نکته دوم:** اساساً چگونه می‌توان برخی از اوصاف مخصوص و ویژه انسان‌ها را براساس دیدگاه انتخاب طبیعی تبیین و توجیه نمود؟ به‌عنوان نمونه، اموری مانند آگاهی، توانایی استدلال کردن، اختیار، اوصافی اخلاقی و سایر ویژگی‌ها را نمی‌توان با توجه به نظریه تبار مشترک تبیین نمود (Bowler, 1989, pp.184-188). به‌بیان دیگر، نظریه تکامل قاعداً باید ویژگی‌های فیزیکی و جسمانی را تبیین نماید؛ ویژگی‌هایی همچون ساختار اسکلتی، دستگاه هاضمه و چگونگی تحول و تکامل سایر اندام‌ها که هر یک حقیقت و ماهیتی فیزیکی دارند، نه اموری مانند آگاهی، عقل و اختیار که مخصوص نوع انسانی هستند. البته این نظریه و مدافعان آن در آغاز چنین ادعایی نداشتند. اما برخی در این دوران معتقدند که این نظریه می‌تواند تبیین قابل قبولی نسبت به اموری (مانند آگاهی) که مخصوص انسان هستند، ارائه دهد. البته لازم است بدانیم که این سخن تنها در صورتی قابل پذیرش است که آگاهی انسان تنها ماهیتی فیزیکی و مادی داشته باشد و تمام فعالیت‌های ذهنی در چارچوب فعالیت سلول‌های عصبی توضیح داده شود. اما اگر به مجرد آن حکم داده شود، این نظریه

نمی‌تواند تبیین موجه و قابل قبولی نسبت به امور مخصوص به انسان ارائه کند و از این جهت با مشکل مواجه خواهد شد (سویتمن، ۱۳۹۹، ص ۱۵۴-۱۵۵). بدین ترتیب وجود چنین اموری (مانند آگاهی، تجربه و ...) نشان‌دهنده آن است که انسان با سایر موجودات در نوع تفاوت دارند. براساس مطالب ذکرشده باید گفت دیدگاه و رویکرد هراری در این باره و استفاده‌ای که وی از این نظریه در نافرمانی از خدا و فرامین او کرده، نادرست است؛ زیرا شواهدی علیه وجود تبار مشترک میان انسان و حیوان دیده شده است که نشان از عدم قطعیت آن دارد، لذا وی در این قسمت دچار مغالطه رها نکردن پیش فرض شده است. این مغالطه در جایی محقق می‌شود که با وجود قرائن و شواهد خلاف، بر پیش فرض‌های اولیه و نخستین پافشاری شود (خندان، ۱۳۹۶، ص ۲۷۵-۲۷۶). بنابراین هراری با وجود شواهد و قرائنی که دلالت بر ناکافی بودن این نظریه وجود دارد، همچنان بر مدعای اصلی خود (یعنی وجود تبار مشترک میان انسان و حیوان) اصرار کرده و آن را به عنوان عاملی برای جواز نافرمانی خدا قلمداد کرده است.

**نکته سوم:** از جمله ایرادات و مشکلاتی که قائلان به نظریه تکامل و تبار مشترک به آن مواجهند، طبقه‌بندی موجودات و علوم است. در طبقه‌بندی علوم دو دیدگاه عمده و اساسی وجود دارد؛ یکی «ذات‌گرایی» و دیگری «نومینالیسم». براساس رویکرد نخست، تمام موجودات و اشیاء نظام هستی مشتمل بر ذات و ماهیت خاصی هستند و بر این اساس می‌توان آنها را طبقه‌بندی نمود. این ذات و ماهیت با توجه به خصوصیات افراد قابل تشخیص خواهد بود. اما بر مبنای دیدگاه دوم، از آنجاکه استقراء نمودن تمام افراد و خصوصیات تعیین‌کننده یک نوع، امری بسیار دشوار و سخت است، صرف شباهت ظاهری برای طبقه‌بندی میان موجودات کافی خواهد بود، لکن اشکال و ابهامی که در این رویکرد وجود دارد این است که در این صورت هیچ معیار و ملاکی برای تعیین حد و مرز میان موجودات ارائه نمی‌دهد؛ زیرا در این فرض، مفاهیم کلی، ذاتی و ماهوی اموری اعتباری و قراردادی خواهند بود (Ellis, 2001, p.1).

اساساً براساس دیدگاه ذات‌گرایی، خصوصیات و ویژگی‌های ذاتی موجودات، منشأ تأثیر بوده و بر مبنای آنها قوانین طبیعت شکل می‌گیرد. به‌عنوان نمونه، در علم شیمی هر یک از عناصر موجود در عالم طبیعت مشتمل بر خواصی هستند که با توجه ذاتی آنها قوانینی برای آنها شکل می‌گیرد. در علم فیزیک نیز انواع مواد و عناصر فیزیکی براساس همین خصوصیات ذاتی‌شان طبقه‌بندی می‌شوند. به دلیل آنکه هر مرتبه از حیات دارای خصوصیات و ویژگی‌های خاصی است که آن را از سایر مراتب ممتاز می‌کند. در همین راستا باید گفت که در زیست‌شناسی نیز هر سطحی از حیات، ویژگی‌های مخصوصی دارد که سبب تمایز از سایر مراتب حیات می‌شود. لذا نمی‌توان تمایز و امتیاز مراتب گوناگون حیات را امری اعتباری دانست. با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان چنین گفت

که اعتقاد به وجود خصوصیات ذاتی در موجودات، تنها راه تعریف گونه‌ها خواهد بود. در حالی که براساس دیدگاه داروین یا نومیالیسم، به دلیل آنکه ذاتیات افراد اموری انتزاعی هستند و ذهن ماست که تعیین‌کننده امور ذاتی است، لذا معیار و ملاکی برای تشخیص گونه‌ها از یکدیگر وجود نخواهد داشت و از این جهت تعریف گونه‌ها با اشکال و ابهام مواجه می‌شود (اخوان نبوی، ۱۳۹۸، ص ۱۶۴).

### بررسی عدم روح و چگونگی ارتباط آن با نظریه تکامل

هراری معتقد است در صورت پذیرش نظریه تکامل نمی‌توان توجیه و تبیینی عقلانی از وجود روح ارائه داد؛ زیرا براساس این نظریه تمام موجودات از اجزای کوچک‌تری تشکیل شده‌اند که ترکیبی دائمی با یکدیگر دارند. اما روح امری غیر قابل تجزیه است که امکان تغییر و تحول در او راه ندارد. بنابراین به دلیل آنکه روح نمی‌تواند محصول تکامل تدریجی باشد، از این جهت با قبول نظریه تکامل نمی‌توان به وجود امری به نام روح اعتقاد داشت. نسبت به این رویکرد باید به سه نکته توجه نمود.

**نکته نخست:** براهین و استدلال‌های متعددی بر وجود امری مجرد، تجزیه و تغییرناپذیر از سوی فیلسوفان و حکیمان مسلمان ارائه شده است که دلالت بر وجود روح در انسان می‌کند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۸۸-۳۰۰؛ صدرالدین شیرازی، بی تا، ج ۸، ص ۲۲۵-۲۸۰). بدین ترتیب، در صورتی می‌توان حکم به عدم روح نمود که تمام این براهین مورد خدشه قرار گیرد و ناتمام بودن آنها اثبات شود.

**نکته دوم:** براساس پذیرش وجود روح در انسان و با توجه به ادله ارائه شده در این باره باید گفت که روح از همان ابتدای خلقت انسان در وی بوده است و از این جهت نمی‌توان آن را محصول تکامل تدریجی دانست. به بیان دیگر، در صورت پذیرفتن امری به نام روح، واضح و آشکار است که این چنین موجودی محصول تکامل گام‌به‌گام و تدریجی نخواهد بود؛ زیرا نفس و روح انسانی از تغییر و تحول مادی به دور است. اساساً به آن دلیل هراری نمی‌تواند وجود روح را بپذیرد که از منظر وی انتخاب طبیعی و تکامل گام‌به‌گام نمی‌تواند منجر به ایجاد و تحقق امری مجرد و فاقد ویژگی‌های جسمانی شود. در دیدگاه قائلین به تجرد نفس، روح انسانی محصول فعل و انفعالات شیمیایی نیست تا آنکه هراری بخواهد از این طریق وجود روح و نفس را انکار کند.

درواقع در دیدگاه قائلین به تجرد نفس، روح انسانی از خداوند افاضه می‌شود و امور مادی و جسمانی تنها نقش اعداد و مهیاکننده را دارند نه معطی و وجود بخش. با توجه به آنچه ذکر شد، وی از یک جهت به مغالطه‌ها نپرداخته است؛ زیرا وی شواهدی که دلالت بر تجرد نفس می‌کند را نادیده گرفته و از جهت دیگر، دچار مغالطه علت جعلی شده است. در این مغالطه

چیزی به عنوان علت وانمود می شود که در تحلیل عقلی و منطقی نمی تواند جنبه علی و تأثیرگذاری داشته باشد و سبب وقوع این نوع مغالطه جهل به علل واقعی یا غرض ورزی است (خندان، ۱۳۹۶، ص ۲۱۰). در اینجا هراری دلیل عدم روح و نفس را به آن سبب می داند که محصول انتخاب طبیعی و تکامل تدریجی چنین موجودی نخواهد بود. در حالی که دلیل و علت عدم روح، عدم افاضه آن سوی خداوند است. بنابراین به دلیل آنکه روح محصول و نتیجه فعل و انفعالات شیمیایی نیست، واضح و آشکار خواهد بود که انتخاب طبیعی و تکامل تدریجی نمی تواند منجر به تحقق امری به نام روح شود.

**نکته سوم:** از جمله اشکالات روش شناسانه وارد بر این مسئله آن است که روش مورد استفاده دانشمندان علوم تجربی در این علوم، روش تجربی است که موضوع آن طبیعت است و از این جهت علوم تجربی از نظر روش، طبیعت گرا هستند. با توجه به آنچه ذکر شد، آن بخش از واقعیت خارجی که از طریق تجربه قابل شناخت باشد، عالم طبیعت خواهد بود، اما نمی توان حکمی درباره نفی یا اثبات عالم ماوراء و امور ماورائی (مانند عدم روح) طبیعت داد. با این وجود، برخی براساس روش تجربی حاکم بر علوم طبیعی، به عدم امور ماورائی و مافوق طبیعی حکم کرده اند. در حالی که براساس روش تجربی حاکم بر علوم تجربی، تنها می توان درباره طبیعت و ویژگی های آن حکم نمود. برخی معتقدند که تأمل در روش به کار رفته در علوم تجربی، این نتیجه را به دنبال خواهد داشت که نه می توان از نظر علمی چیزی درباره خداوند، روح و سایر امور ماورائی گفت و نه می توان آن را نفی یا انکار نمود؛ زیرا مباحث مربوط به الهیات، خارج از علم تجربی و روش حاکم بر آن است (Cunningham, 2007, p.220). استاد مصباح یزدی در این باره می گویند: «مسائلی که مربوط به مجردات و امور غیر مادی است، هرگز با تجربیات حسی حل نمی شود و حتی نفی آنها هم از علوم تجربی ساخته نیست؛ مثلاً با کدام تجربه حسی و در کدام آزمایشگاه و به وسیله کدام ابزار علمی می توان روح و مجردات را کشف یا نبودن آنها را اثبات کرد؟» (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۰۳).

### بررسی پذیرش نظریه تکامل و نفی اراده

تحلیل این بخش نیز همانند قسمت های پیشین در ضمن بیان سه نکته ارائه می شود.

**نکته نخست:** هراری معتقد است پذیرفتن این نظریه، نفی کننده وجود اختیار در انسان است؛ زیرا هر گونه تصمیمی که انسان اتخاذ می کند، در واقع انعکاسی از ژن های به ارث رسیده آنها محسوب می شود. لذا در صورتی که انسانی کارها و اعمال خویش را براساس اختیار خویش انجام دهد، جایی برای انتخاب طبیعی باقی نخواهد ماند، اما چنان چه پیش از این بدان اشاره شد، از جمله اشکالاتی که به نظریه تکامل داروینی وارد می شود، عدم ارائه تصویری درست و صحیح از ویژگی های مخصوص

انسان (مانند نفس، آگاهی، تجربه، کشف استدلال‌ها و...) است. از جمله این امور، اختیار و آزادی انسان است. از این جهت پذیرش این نظریه نمی‌تواند ملازم با نفی اراده در انسان باشد.

**نکته دوم:** با توجه به تحقیقات انجام شده توسط شیمی‌دانان، ایراد و اشکال دیگر این است که ترکیبات تشکیل دهنده ژن‌ها نمی‌توانند انتقال دهنده صفاتی باشند که سبب بقای موجودات می‌شود. این تحقیقات نشان دهنده آن است که «دی ان ای» نقش مهمی در انتقال صفات و خصوصیات موروثی ندارد. این اشکال و انتقاد به آن دلیل است که ژن نمی‌تواند خودخواه یا غیر خودخواه باشد. اساساً اتم نمی‌تواند حسادت کند و از این جهت استفاده از این گونه تعبیرات، در واقع به معنای تفسیر انسان مدارانه از اتم‌هاست. دلیل این امر آن است که اتم‌ها و ژن‌ها از آن جهت که تنها ماده‌ای بیش نیستند، نمی‌توانند مشتمل بر برخی از صفات اخلاقی (مانند خودپسندی) باشند. به بیان دیگر، در صورتی صفت یا رفتاری اخلاقی یا غیر اخلاقی دانسته می‌شود که بتوان گفت رفتار یا کرداری که از یک موجود ظاهر می‌شود، درست و غلط است. در حالی که درباره رفتار ژن‌ها نمی‌توان چنین حکمی داد (McGrath, 2011, pp.32-35).

**نکته سوم:** هراری نیز مانند سایر تقلیل‌گرایان سعی کرده اختیار انسان را صرفاً به قوانین فیزیکی و ژن‌های وراثتی انسان تقلیل دهد و از این جهت در نفی آن کوشیده است. هراری در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که نفی اختیار به این معنا نیست که انسان‌ها نمی‌توانند براساس خواسته‌هایشان عمل کنند. بلکه به این معناست که انسان‌ها ناگزیر باید به امور خاصی علاقه داشته باشند. به عنوان نمونه، فردی که به میوه شیرینی علاقه دارد، سعی می‌کند که آن را بخورد. اما اینکه چرا او به این نوع میوه گرایش دارد نه به میوه ترش، در واقع ناشی از ژن‌هایی است که از نسل قبلی به او رسیده است و از این جهت چنین فردی نمی‌تواند اختیار و اراده‌ای در انتخاب میوه ترش یا میوه شیرین داشته باشد. به بیان دیگر، چنین فردی تنها به میوه شیرین تمایل دارد؛ به گونه‌ای که در این تمایل داشتن، هیچ‌گونه اختیار، انتخاب و اراده‌ای نداشته و براساس این معنا، انسان فاقد اختیار و قدرت انتخاب در میان موارد گوناگون خواهد بود.

اما باید توجه داشت که صرف تمایل داشتن به یک چیز، دلیلی بر نفی اراده و اختیار در انسان نخواهد بود. به عبارت دیگر، تمایل یک فرد به میوه شیرین در صورتی نفی کننده اختیار خواهد بود که انسان نتواند این تمایل و میل به میوه‌ای شیرین را تغییر دهد. در حالی که امکان تغییر میل وجود دارد و این چنین انسانی که میل به میوه شیرین از طریق ژن‌ها به او ارث رسیده است، می‌تواند این میل را تغییر داده و میل به میوه‌ای ترش در او ایجاد شود.

بنابراین این تغییر در میل و گرایش به میوه‌ای خاص، به اندازه‌ای است که با میل حاصل از ژن‌های وراثتی تفاوتی اساسی دارد. از این جهت به دلیل وجود این تغییر و تحول در میل و گرایش‌های حاصل از ژن‌های وراثتی - که در اثر عواملی مانند اوضاع و شرایط زندگی، نوع سبک زندگی، تغییر ذائقه‌ها و ... اتفاق می‌افتد - می‌توان به وجود اختیار در انسان حکم نمود. افزون بر این، موارد بسیار متعددی وجود دارد که تمایلات و گرایش‌ها یک فرزند با تمایلات والدین او بسیار متفاوت بوده است؛ تا بدان‌جا که سنخیتی میان آنها وجود ندارد؛ مانند اینکه والدین فردی بی‌سواد و جاهل بوده و تمایلی به کسب علم نداشته‌اند، اما فرزند آنها فردی باسواد و عالم شده است.

با توجه به آنچه ذکر شد، به دلیل امکان تغییر و تحول در این نوع از گرایش‌ها می‌توان به وجود اختیار در انسان حکم نمود و صرف تمایل به انجام عمل خاصی نمی‌تواند وجود اختیار و اراده را در انسان نفی کند. هراری در اینجا نیز همانند مورد پیش گرفتار مغالطه علت جعلی شده است؛ زیرا وی دلیل عدم اختیار در انسان را میل به انجام عمل خاصی یا تمایل به مزه‌ای خاص که حاصل ژن‌های وراثتی است معرفی کرده است. در حالی که دلیل عدم اختیار در انسان، عدم توانایی او در تغییر و تحول این تمایلات است نه صرف عدم میل نسبت به انجام عمل خاصی. لذا از آنجایی که انسان‌ها می‌توانند این تمایلات را تغییر دهند، دارای اختیار و اراده خواهند بود.

### نتیجه‌گیری

نسبت به نخستین مدعای وی (یعنی وجود تبار مشترک میان انسان و حیوان)، باید گفت این بخش از ادعای داروین به‌طور کامل اثبات نشده است و فاقد شواهد قطعی و یقینی است. به علاوه، ادعا نمی‌تواند خصوصیات ویژه انسان (مانند آگاهی و تجربه) را تبیین کند. درباره انکار و نفی روح باید گفت که وجود این امر در انسان با توجه به براهین عقلی قابل اثبات است. لذا نگاهی صرفاً پوزیتیویستی به انسان نمی‌تواند نفی‌کننده براهینی باشد که دلالت بر وجود روح در انسان می‌کند. نقصانی که در دیدگاه هراری نسبت به نفی اختیار براساس پذیرش این نظریه وجود دارد آن است که صرف وجود میل و گرایش به مزه و طعم خاصی که محصول ژن‌های وراثتی است نمی‌تواند نافی اختیار باشد؛ زیرا این میل و گرایش تنها زمانی می‌تواند دلالت بر عدم اختیار در انسان داشته باشد که امکان تغییر در آن وجود نداشته باشد، اما از آنجاکه امکان تغییر و تحول در گرایش‌ها انسان وجود دارد، می‌توان به وجود اختیار و اراده در انسان حکم نمود.

کتاب‌نامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). النفس من کتاب الشفاء. قم: بوستان کتاب.
۲. اخوان نبوی، قاسم (۱۳۹۸). دین و تکامل. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳. آیزی، لورن (بی‌تا). قرن داروین (اکتشافات عصر داروین). ترجمه محمود بهزادی. بی‌جا.
۴. باربور، ایان (۱۳۷۴). علم و دین. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. خندان، علی اصغر (۱۳۹۶). منطق کاربردی. تهران: انتشارات طه و سمت.
۶. سویتمن، برندن (۱۳۹۹). تکامل، تصادف و خدا. ترجمه علی شهبازی. قم: انتشارات طه.
۷. شهبازی، علی (۱۳۹۹). الحاد جدید. تهران: نشر نگاه معاصر.
۸. داروین، چارلز (۱۳۸۰). منشأ انواع. نورالدین فرهیخته. تهران: انتشارات زرین.
۹. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (بی‌تا). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (ج ۶). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۶)، آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. هراری، یووال نوح (۱۳۹۷). انسان خداگونه. ترجمه زهرا عالی. تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). انسان خردمند. ترجمه نیک گرگین. تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو.
13. brinthaup Thomas M (2008). science, In William. Darity, Unnatural selection, International Encyclopedia of social International Encyclopedia (2ed), Macmillanrefrence USA.
14. Bowler Peter J (1989). Evolution the History of an Idea.
15. Cunningham, Mary Kathieem (2007). *God and Evolution*, Routledge.
16. Darwin, Charles, The Origin of Species, London, Penguin, 1985.
17. Eugenic, Scott (2004). Greenwood press. Evolution vs. creation's man Introduction, Westport.
18. Ellis, Brian (2001). Scientific Essentialism, Cambridge.
19. John. Roberts (2010). "Religious Reactions Darwin", in peter Harrison (ed), the Cambridge companion to science and Religion. Cambridge and New York: Cambridge university press.
20. Kelly james Clark (2014). Religion and the science of Origins: Historical and contemporary, NewYork: palgrave Macmillan.
21. McGrath. Alister (2011). Dawkins' God, Black Well Publishing.
22. Scott, C. Eugenie (2004). Evolution vs. Creationism, An Introduction, Greenwood Press.